

بعد از طی کتب متداوله این قضیه ملحوظ میگردد که بدلیس
 از آثار اسکندر رومیست . و حمد الله مستوفی القزوینی مؤلف
 زینة القلوب می آورد که منبع رودخانه دجله از حصن اسکندر
 ذو القرنین است که از میافارقین سایر آبهای جبال کردستان
 بدو ملحق میگردد * و در بعضی نسخ ترکی و فارسی املائی آنجا را
 بتا هم نوشته اند اما غلط است چرا که بقول ارباب خبر و بروایت
 اشهر بدلیس نام یکی از غلامان اسکندر است که بانی قلعه و بنده
 بود . ومع هذا صاحب لغت قاموس آورده که بدلیس جایی را
 گویند که آب و هوای خوب داشته باشد . و بعضی بنده بدلیس را
 داخل اذربایجان و بعضی تابع ولایت ارمن میدانند . اما باتفاق
 اکابر آفاق داخل اقلیم رابع است محصل کلام غرابت انجام آنکه
 نقله اخبار و جمله آثار مرقوم کلك بلاغت شعار گردانیده اند
 که در محل وزمانی که اسکندر از بابل و عراق عرب بجانب روم
 نهضت فرمود گذرش بر ساحل رودخانه شط العرب افتاده
 در صدد آن شد که هر آبی که از اطراف وجوانب داخل رودخانه
 میشد آنرا باستصواب حکما امتحان نمایند که کدام يك درخت
 و ثقلت و خورش و کوارش بر دیگری فایق می آید بدین طریق
 عبور و مرور نموده بآن محل میرسند که رودخانه بدلیس داخل
 میشود . چون بسنگ امتحان می آزمایند سبکتر می آید * و کفی

از آن چون برداشته می آشامند بمذاق ایشان خوشکوار تر میباشد بدین دستور کنار رود خانه که شارع عام است گرفته می آید تا بمقامی میرسد که آب رود خانه کسور ورباط بیکدیگر ملحق میگردد. چون این هر دو آب را موازنه نمایند آب رود خانه کسور بهتر از آب رودخانه رباط بمذاق ایشان خوشکوار می آید همچنان کنار رودخانه کسور را گرفته بالا میروند تا بسر چشمه که

منبع رود خانه کسور است میرسند نظم

مصفا چون دل خلوت نشینان * منور همچو چشم پاک بیدنان
رسیده قمر او تا کاوو ماهی * نموده همچو عینک از سیاهی
گیاهی کاندرو و نشو و نما کرد * بجای برک بیرون عینک آورد
زییاد تموز و گرمی وی * پناه آورده سویش جله دی
بحدی سرد از بیم فسردن * نیارد عکس در روی غوطه خوردن
کنند کز زنگی آنجا کنداری * که شوید در روی از عارض غباری
شود از کرد ظلمت آنچنان پاک * که بتوان دید در روی عکس ادراک
آن کوه و چشمه سار و آن سبزه و کوهسار در نظر اسکندر
در غایت لطافت و صفا در می آید. و مکانی ملاحظه میفرماید
که در قرون وادوار دیده روزگار چون آن محل ندیده بلکه
کوش زمانه از افواه و السنه مثل آن ترانه نشنیده. در اطرافش
سبزه های نو خاسته، و صحنش بانواع ریاحین و سنبل پیراسته جبالش

مانند خضر سبز پوش، درختانش خلعت کونا کون بر دوش **(نظم)**
 هوایش اعتدال از جان گرفته * نم از سر چشمه حیوان گرفته
 زمینهایش ز آب ابر شسته * در و کلهای رنگارنگ رسته
 بساطش در نقاب گل نهفته * کل و لاله است کاندرا هم شکفته
 کفش چون کارخان پرورده ناز * نوای بلبلاش عشق پرداز *
 رسیده سبزههایش تا کمر گاه * درختانش زده بر سبزه خرگاه
 اگر مرغی بشاخش آرمیدی * کشادی سایه اش بال و پریدی
 القصه آب و هوای آن دیار موافق مزاج اسکندر افتاده چند
 روز بواسطه استراحت در حال اقامت بر سر چشمه مذکوره انداخت
 و بساط عیش و خرمی بکسترانید و از کف ساقیان سیمن ساق
 زهره جبین جامهای بلورین نوشید. آوازه عیش و عشرت و نوای
 سرور و بهجت بدایره چرخ چنبری رسانیده * و همانا که اندک
 عارضه داشته که در ما بین عوام الناس مشهور است و در السنه
 وافواه مذکور است که استخوانی بدستور شاخ کاو در سر او
 پیدا شده که هر چند اطبای حاذق و حکمای مدقق در ازاله آن
 سعی مشکور و جهد موفور نموده اند اثری بر آن مترتب نگشته
 و چند روز که در آن سر چشمه اقامت داشته آن مرض بکلی
 منقطع شده چنانچه او را هیچ عارضه دیگر نمانده و الحال مکانی
 منقطع در سر چشمه مزبوره هست که آنرا چشمه اسکندر

می نامند و در میانهٔ مردمان بدان مشهور است * بنابر موافقت
 آب و هوای آنجا بخاطر اسکندر میرسد که شهر و قلعه بنا کند که
 قرن بعد قرن و بطناً بعد بطن از آن باز گویند بدلیس نام
 غلام خود میفرمایند که در اینجا قلعه و شهری بنا نماید و در متانت
 و حصانت بنوعی اقدام می باید کرد که اگر مثل من پادشاهی
 ارادهٔ تسخیر آن کند کند مقصود بکنکرهٔ کاخش نرسد *
 بدلیس حسب فرمان قضا جریان تعمیر قلعه و عمارت حصار
 مبادرت نموده * قریب بدو فرسخی چشمه در ما بین رود خانهٔ
 کسور و رباط در موضع که الحال جای قلعه و قصبهٔ بدلیس است
 بنا کرده باندک فرصتی با تمام میرساند * و در محلی که اسکندر
 از سفر ایران عودت کرده بد آنجا میرسد بدلیس در قلعه و حصار را
 استوار کرده آمادهٔ جنگ و جدال و مستعد حرب و قتال شده
 کردن از طوق اطاعت و فرمان برداری در کشیده * اسکندر
 هر چند قاصد و پیغام فرستاده گوش او را بگوهر نصایح و دور
 مواعظ گران بار گردانید اثری بر آن مترتب نگشته همچنان
 حلقه بر در نمود و عصیان زده اسکندر نیز مقید بمحاصرهٔ قلعهٔ
 بدلیس نشده بعفو و اغماض در گذشت چون يك منزل در میانه
 مسافت واقع شد بدلیس شمشیر و کفن دو کردن انداخته کلید
 قلعه و مفتاح حصار برداشته توجه باستانهٔ اسکندری نمود *

و زبان عجز و انکسار و لسان استکانت و اعتذار برین مقال کشود
 که پادشاه عالم ترمذ و عصیان بنده با اشاره عالیّه شهر یاری صادر
 شد * چرا که در محلی که بنده بیمقدار را به مارت قلعه و حصار
 مامور گردانیدند . بلفظ کهر بار فرمودند که در متانت و استحکام
 قلعه بنوعی قیام باید نمود که مثل من پادشاهی را بسعی و اقدام
 تسخیر آن میسر نشود بلکه کنند تسخیر خواقین گردون سر بر
 و سلاطین جهان کبر بر کنکره کاخش نرسد . و طایر عقل دور بین
 روشن دلان صافی ضمیر بشهر احساس پیرامون شرفات اساسش
 نتواند گردید بنا برین فرمان واجب الاطاعه بکستخی جرات
 نموده ام و کیت قباحت در میدان وقاحت دو انیده اکنون هر
 عقوبت که پادشاه عالم پناه روا دارد مستوجبیم * اسکندر را ادای
 بدلیس خوش آمده نام بلده و قلعه را بنام او موسوم ساخت
 حکومت و دارایی آنجا را بطریق تملیک بدو ارزانی داشته کلاه
 گوشه قدر و منزلتش را باوج آفتاب رسانید * و چون هیأت
 مجموعی قلعه بدلیس مثل افتاده بواسطه آن دایم الاوقات
 از اضطراب و انقلاب خالی نیست * و از ثقات روات مرویست
 که در ازمنه سابقه مار بسیار در قلعه پیدا شده سکان و متوطنان
 آنجا را از کثرت حیه تعیش بدشواری بوده * آخر الامر حکما
 در درگاه قلعه طلسمی تعبیه نموده اند که مار کمتر کشته مزاحم

مردمان نمیشود * والحال بشکل آدمی که مار در دست دارد
 از سنک تراشیده در روی دیوار نمایانست و بطلمسم درگاه اشتهار
 دارد * وقصبة بدلیس در بندلیست در ما بین آذربایجان و دیار بکر
 و ربیعه و ارمن که اگر حاجیان ترکستان و هندوستان از ایران
 و عراق و خراسان زیارت حرمین الشرفین زادهما الله تعالی تشریفنا
 و تعظیما توجه فرمایند * و اگر سیاحان جده و زنکبار و تاجران
 خطا و ختن و روس و سقلاب و بلغار و سوداگران عرب و عجم
 و روندگان اکثر عالم تردد نمایند مادامی که از سنک سوداخ
 بدلیس مرور و عبور نکنند میسر نیست * و این سنک سوداخ
 در یکفرسخی بدلیس بطرف جنوبی واقع شده * و نفس الامر
 آیدست که چون از زمین بر می آید برور دهور سنک میگردد
 که مرتبه مرتبه بتثابه سدی شده که مترددین از آنجا بدشواری
 عبوری نموده اند * خاتون خیره که در آن عصر بوده مسجدی
 و یک طاق پل عظیم در نفس بدلیس ساخته که به پل و مسجد خاتون
 مشهور است آن سنک را سوداخ کرده بالفعل کاروان و مردمان
 بسهولت میگذرند مکان شریفست. و قد مکاه رجال الله مردمان
 خوب از مشایخ و اهل الله بدانجا میرسند * و واقدی از نوفل بن
 عبد الله روایت میکند که در زمان خلافت عمر رضی الله عنه
 عیاض بن غنم بتاریخ سنه سبع و عشرين من الهجرة بفتح دیار

بکر و ارمن مامور گشته * در آن حین حاکم اخلاط یسپینوس
 نام کافری و حاکم بدلیس سروند بن یونس بطارقه و ملک موش
 و صاصون سناسر نام کافری بود پیشوا و مقتدای ایشان
 یوسپینوس حاکم اخلاط بود * طارون نام دختر خود را ولی عهد
 خود ساخته بود * در فتوح البلاد می آورد که پدر را اراده چنان
 بود که دختر را بعقد نکاح ابن عم خود بغوز بن سروند حاکم
 بدلیس در آورد * دختر بجانب موش بن سناسر که او جوانی بود
 بحلیه حسن و جمال پیراسته و بزور ملاحه و سماحت آراسته میل
 تمام داشت * و در محلی که حکام کفار فرزندان خود را بمعاونت
 مریم بن داراب والی آمد فرستادند طارون نیز از نیابت پدر بدان
 سفر مامور شد * چون بموش بن سناسر ملاقات اتفاق افتاد
 بیکبارگی عنان اختیار از قبضه اقتدار او بیرون رفته در خفیه
 بموش سخن یکی کرده از لشکر گاه فرار نمود و بخدمت عیاض
 ابن غنم رفته بشرف اسلام در آمده * طارون را بعقد نکاح
 موش در آوردند آخر طارون با اصحاب عیاض مقدمه ساخته فرار
 کرده بنزد پدر آمد که موش مرا بزور مسلمان ساخته بود باز
 بدین خود مراجعت کردم تا فرصت یافته پدر را بقتل آورده
 اخلاط را بصلح تسلیم لشکر اسلام کرد و سروند حاکم بدلیس
 نیز بوسیله یوقنا صد هزار دینار و هزار طوب اقمشه و دیبای

افرنج و پانصد اسب تازی و صد شهری تقبل نموده بعیاض صلح
 کرد * و متوطنان بلده اکثر ارامنه اند و اسلامیة آنجا بذهب
 حضرت امام شافعی رضی الله عنه عمل میکنند مگر معدودی
 چند که در ایام تسلط اترک آبا و اجداد ایشان متابعت آن قوم
 کرده مذهب امام اعظم ابوحنیفه دارند * و مردم ولایت عموما
 شافعی مذهب اند با تمام بطاعات و عبادات راغب و مایل اند *
 و جمله مردم شجاع و کریم و سخنی طبیعتند مسافر دوست و مهمان
 پرست واقع شده اند و در هر قریه از قرای اسلامیة که دوسه
 خانه باشند مسجدی ساخته امام و مؤذن نگاه داشته نماز بجماعت
 میکنند * در ادای فرایض و سنن همواره شعار اسلام مرعی
 داشته همیشه مردمان قابل و فاضل در آن بلده طیبه نشو و نما یافته اند
 از آنجمله مولای اعظم قدوه بخاری عالم حاوی کمالات نفسانی
 مولانا عبدالرحیم بدلیسی که مرد دانشمند بوده حاشیه در کمال
 لطافت و دقت بر مطالع نوشته در منطق و معانی ازو مصنفات
 مشهور بین الفضلا معروف است و مولانا محمد برقلعی که در علم
 فقه و حدیث سرآمد فضلا و عااما و مقبول فقها است در علم نحو
 بر خبیعی و بر هندی حاشیه بنام امیر شرف حاکم بدلیس نوشته
 منظور خاص و عام است در بدلیس نشو و نما کرده * و حضرت
 قطب المحققین و برهان المدققین حافظ اوضاع الشریعه قدوه

ارباب الطریقه شیخ عمار یاسر که مرید شیخ ابو نجیب الدین
 سهروردیست و پیر شیخ نجم الدین کبریا قدس الله تعالی ارواحهم
 از بدلیس است * و جناب فضایل مآبی عرفان شعاری مولانا
 حسام الدین بدلیسی نیز عالم عامل بوده و انتساب وی در تصوف
 بحضرت شیخ عمار یاسر میرسد و بعد از ریاضت و مجاهدات که
 بمرتبه کمال رسیده تفسیری در تصوف نوشته * و مولانا ادریس
 حکیم ولد مولانا حسام الدین است که مدت ها منصب انشاء سلاطین
 آق قوینلو بدو متعلق بوده و آخر بندی مجلس سلطان سلیم خان
 سرافراز گشته در فتح مصر در رکاب نصرت انتساب سلطانی
 بوده در آنجا قصاید غرادر مدح سلطان گفته و این ایات را
 در یکی از قصاید خود درج کرده اظهار شکایت میکند * (نظم)

کساد تقدمن از جهل تا بکی رایج

چو صاف و ناسره فضل را تویی معیار

زمصر جامع فضلم نشد جوی حاصل

کهر کشیده بخروار جاهلان خروار

مگر که مصر شده بر فقیر ارض حرام

که يك حلال نشایم که برکنم ز اشجار

گرفتم آنکه ندارم برت حق خدمت

ز بهر تو بود این هجرتم زیار و دیار

بروم و شام و بکورد و دیار بکر مراست
 چو بنده زار و پریشان گروه اهل تبار
 باهل جاه اگر عرضه دم بر شاه
 بخود به پیچد و فی الحال طی کند طومار
 چو هست در کت ای شاه مصر مجمع فضل
 سزد که جامع علمی کنی باشتهار
 به بین ز عقلی و تقلی و باقنون ادب
 ز فقه و طب و ریاضی ریاض هر اشجار
 بر آسمان علوم آنکه هست معراجش
 چگونگی رفعت ادریس را کند انکار
 و تاریخ فارسی در آثار و احوال سلاطین عثمانی نوشته و قانون ایشانرا
 در آنجا درج کرده * و الحق که در آن نسخه داد فصاحت و بلاغت
 داده توان گفت که در سلاست و روانی او را نظیری نیست * چون
 مبنی بر احوال هشت نفر از سلاطین است موسوم به هشت بهشت
 کرد انیده و قریب بهشتاد هزار بیت است * و در محلی که شاه
 اسمعیل خروج کرده مذهب روافض را رواج داد مولانا ادریس
 تاریخ آنرا مذهب ناهق یافت * و چون این قصه مسموع شاه شد
 مولانا کمال الدین طیب شیرازی را که مصاحب و ندیم مجلس
 خاص بود فرمود که بمولانا مکتوب بنویس * و سؤال نمای که

این تاریخ را او گفته است یانه مولانا بامثال امر مبادرت نموده
 مکتوبی مشتمل بر انواع لطایف و ظرایف بمولانا ادریس نوشته
 ارسال نموده * مولانا چون بر مضمون مکتوب اطلاع می یابد
 انکار نکرده میگوید که بلی من یافته ام اما ترکیب عربیست
 مذهبنا حق گفته ام * شاه اسمعیل را اداء مولانا خوش آمده
 حکم همایون بجهت طلب مولانا و ترغیب ملازمت خود کرده *
 مولانا از آن ابا کرده و این قصیده که چند بیت از و ایراد میشود
 در معذرت گفته بخدمت شاه فرستاده * ﴿ نظم ﴾
 مرا میدان ابا عن جد غلام خاندان خود

که جدم خادم جدت براه قدس چا کر شد
 ز تلمیذان جد ثانی شاه است والد هم
 که علم ظاهر از وی دید و باطن زو منور شد
 طریق بندگی خاص من با شاه حیدر هم
 ز حسن اختلاط بنده همچون شیر و شکر شد
 ز حسن اتفاق است این که در آیات فرقانی

بهر جا نام اسمعیل بنام بنده همبر شد
 و (ابو الفضل افندی) ولد او که بزبور فضیلت آراسته بود
 در زمان سلطان سلیمان جنت مکان بدقترداری روم ایلی سرافراز
 گشته . مدتی در آن مهم اوقات صرف کرده * اتفاقا دو پسر قابل

داشت بنوعی که هرگز ازین قضیه واقع نشده از غلطه در کشتی
 نشسته بجانب استنبول میرفته که بیکبار باد نومییدی برخاسته
 و تلاطم دریای محنت قرین حال فرزندان آن دولتند کشته سفینه
 عمر آن شوربختان در آرداب بلا غریق گردید و فلک امید آن
 نامرادان را بساحل کمال نرسیده زورق حیات ایشان در بحر
 ملمات ناپدید شده در شکم نهنگ فنا چنان ناچیز و مستهلاک گشتند
 که هرگز از ایشان خبری و اثری بناحیت بقا نرسید • نظم

کشتی هر کس که شد غرق بطوفان او

پنجه عکس اندر آب دست شناور شکست

و (ابو الفضل افندی) بعد از سوزش آتش فراق فرزندان
 رشته طول حساب در دفتر امل پیچیده مستوفی دیوان (کل
 شی هالك الا وجهه) برات حیاتش را بر شهرستان (له الحکم
 والیه ترجمون) نوشت و قابض ارواح طومار روزنا مچه عمرش را
 در نوردید • و از مولانا ابو الفضل افندی اولاد ذکور نمانده
 منقطع النسل شد و (شیخ ابو طاهر الکردی) که مولانا نور
 الملة والدين مولانا (عبید الرحمن جامی) ذکر او در تفحات کرده
 از بدلیس است و مزار فایض الانوارش در جانب غربی بدلیس
 در محله کسور واقع شده و (شکری شاعر) که مدتی خدمت
 امراء ترکمان و ملازمت شرف خان حاکم آنجا مینموده • و آخر

در سلك ندمای مجلس سلطان سلیم خان منخرط گشته * لطیفی
 دومی اسم او را در تذکره الشعراء ترکی می آورد * و وقایع زمان
 او را بنظم آورده سلیم نامه نام نهاده * الحق داد شاعری داده
 از قصبه بدلیس است * غرض که همواره بلده بدلیس مجمع فضلا
 و علما و مقرر دانشمندان و مستعدان بوده و جناب فضیلت شعاری
 (مولانا موسی) که الحال تدریس مدرسه شکریه بدو متعلق
 است از مولانا شاه حسین جد خود که عمر طبیعی یافته صد
 و بیست مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود * بمسود اوراق
 نقل نمود که بهرام بیک ذو القدر را که از نیابت شاه اسمعیل
 بحفظ و حراست عدلجواز و ارجیش و بارگیری مامور گردانیده
 بودند با کاشکان شرف خان که در اخلاط و انحود میبودند
 منازعه و مجادله اتفاق افتاد * شرف خان شیخ امیر بلباسی را بدفع
 او فرستاده * موازی پانصد نفر از طلبه و دانشمندان بدلیس
 به نیت غزا و جهاد تیر و کمان برداشته * همراه شیخ امیر متوجه
 ارجیش شدند * و آب و هوای آن بلده باتفاق جمهور از حیز و صف
 بیرونست و لطافت و نزاهت باغات و عماراتش از نهایت تعریف
 افزون چنانچه شیخ الاسلام افضل الانام مولانا عبد الخلاق
 که ولد شیخ حسن خیرانیدست و او خلیفه شیخ عبدالله البدخشانی
 است مزار پر انوار ایشان در قرب کوك میدانست و مکان

استجابت دعاست و سلسله ایشان در تصوف بشیخ رکن الدین
علاء الدوله سمنانی قدس الله سره العزیز منتهی میشود و این چند
بیت در تعریف آب و هوا و لطافت بلده بدلیس از نتایج طبع
کهربار و افکار در ربار اوست *

﴿ نظم ﴾

وہ چه بدلیس کہ شرمندہ و خجالت زدہ اند

آب خضر و نفس عیسی اش از آب و هوا

چہ مقامیست کہ از تڑمت و پا کیزہ کیش

شدہ از روی زمین باغ ارم تا پیدا

چہ دیار یست کہ از طیب وی آہو چو شنید

خواست صحرائ ختن را کند آن لحظہ رها

نادر آن گوی کند نافہ مشکین را عرض

گفت باد سحرش کین چہ خیالیست خطا

مشک چین آمدہ خاک سر آن گو یکسر

مرو آنجا کہ متاع تو بود خاک بہا

چہ زمین است کہ از صفوت خاک خوش او

از کاستان جنان آمدہ عمر یست صبا

تاغباری برد از ساحت پاکش سوی خالد

کہ کند غالیہ انکیزی جمہ حورا

لیک هر چند که سر کشته در آن کو کر دید

بغباری نشدش دست رس از این صفا
 در زمستان اگر چه از کثرت برف و اشتداد سرما و دمه
 چند ماه در آنجا مردمان عذاب دارند اما با وجود این هوایش
 چند ان برودت ندارد که مردم متاثری شوند * و اهالی آنجا از
 مفلس و غنی غریب و شهری همیشه خوب میسوزانند و حمل
 استری همیشه خشک بیکدوم نقره که دوازده اچه عثمانیست
 میفروشند در حمامات آنجا نیز همیشه خوب میسوزانند و بعضی
 اوقات در این زمستان از کثرت برف طریق عبور و مرور بر
 آینده و درونده منسد میگردد * از قدیم الايام سلاطین معدات
 کزین و خواقین حشمت آیین بواسطه محافظه طرق کفره
 و اسلامیة آن بلده را از جمیع تکالیف عرفیه و شرعیه معاف
 و مسلم داشته اند * امثله و احکام شرعیه و اوامر و فرامین مطاعه
 موکد بلعنت نامه داده * حکام آنجا بقاع خیر از مساجد و مدارس
 و خوانق و حظایر و حمامات و قنطرات بسیار ساخته اند * چنانچه
 بیست و یک پل از سنک تراشیده در میانه شهر موجود است
 مردمان بر آنجا تردد میکنند * و شانزده محله و هشت حمام (۱)
 دارد و چهار جامع بزرگ است یکی از قدیم الايام کلیسای ارامنه

(۱) وفي نسخة أخرى بیست حمام

بوده . در حینی که لشکر اسلام را فتح شهر میسر شد آنرا مسجد
 نموده اند و بقزل مسجد مشهور است * و یکی دیگر از بناهای
 سلاجقه است که تاریخ آنرا بخط کوفی نوشته اند و بجامع کهنه
 اشتهار دارد * و جامع دیگر امیر شمس الدین والی آنجامع
 زاویه در جنب کوك میدان بنا کرده که مسمی بشمسیه است *
 و چهارم جامع شرفیه است که شرف خان جد فقیر با مدرسه
 و زاویه در محله مار دین بنا کرده بشرفیه موسوم گردانیده *
 درین جوامع امامان و مؤذنان منصوبند * و هر کدام بمبلغ خطیر
 موظف اند * و معلوم نیست که از زمان ظهور اسلام تا این
 وقت هرگز جمعه و جماعت در آنجا فوت شده باشد * و پنج باب
 مدرسه که خطیبیه و حاجی بکیه و شکریه و ادریسیه
 و اخلاصیه که از احداث فقیر است که در تاریخ سنه ۷۸۳ و تسعین
 و تسعمایه در جنب زوایه شمسیه با تمام رسیده بالفعل مملو از طلاب
 است * تدریس مدارس بمدرسان فضیلت شعار بلاغت دثار
 مفوض * از آنجمله تدریس مدرسه شرفیه بمولانا خضر بی (۱)
 که در اصول و فروع فقه شافعی و علم تفسیر و حدیث بی نظیر
 است * و مقرر است که هر کس نزد او چیزی خوانده بر تبه کمال
 رسیده * و مدرسه اخلاصیه بجناب شمس الدین مولانا محمد شرانشی

متعلق است که در مابین علمای کردستان بعلو فطرت و سمو
 منزلت مشهور است * و در علم تفسیر و هیات و منطق و کلام
 مهارت تمام دارد * و تدریس مدرسه حاجی بکیه بمولانا محمد
 زرقی صوفی مفوض است که در فقاہت و تقوی و دیانت و راستی
 و درستی او کم است * و مدرسه ادریسیه را مولانا عبداللہ المشهور
 برشک یعنی ملای سیاه متصرف است * و بیک طریق از آستانہ
 مشروط بخود کرده برات تأیید در دست دارد * او نیز در فنون
 فضایل سرآمد فن خود است * دگر مردمان فاضل و قابل از اهل
 صنایع و محترفه قریب بہشتصد دکانین هست * و بقاع خیر در آن
 بلده بسیار است * علی الخصوص معمار معدلت موفق الخیرات
 والمبرات مستجمع الحسنات والصدقات ملاذ ارباب الطیبل والعلم
 ومعاذ اصحاب الفضل والعلم مؤتمن الدولة السلطانی و معتمد الحضرة
 الخاقانی خسرو پاشای میر میران و ان علیہ الرحمہ والغفران یک جفت
 حمام از سنگ رخام و دو درب خان و موازی صد باب دکان دورویہ
 و دو دباغ خانہ و غیرہ مستغلات دیگر ساخته کہ انتفاع کلی از آن
 متصور است جمیع آنها را وقف زاویہ رھوانمودہ و از آثار عمارات
 اوصفای بسیار در بلده بدلیس پیدا شدہ • و فضیلت شعاری
 بلاغت دثاری حاوی کمالات نفسانی محمد جان افندی کہ در اصل از
 قضات و اکابر زادہ کان آنجاست و ابا عن جد متعہد مناصب بلند

و متقلد مراتب از چند بوده تاریخ بنای عمارت اورا بنای خسروانه
 یافته * و قطع نظر از احداث عمارت خیرات مرتکب دو امر عظیم
 شده و باندک فرصتی با تمام رسانید چنانچه عالمیان را مقبول و مستحسن
 افتاده * اول بنای عمارت رهوا که در مابین قریه تاتوان و شهر
 بدلیس واقع شده * و آن مشتمل است بر دو باب کاروان سرای
 وسیع و یک درب زوایه رفیع و یک باب حمام با صفا و یک مسجد
 روح افزا و ده باب دکا کین محترفه و تخمینا از دو ازرده هزار ذراع
 مسافت چشمه آب بدانجا آورده و آثار آبادانی و علامات معموری
 ظاهر گردانیده * و موازی سی خانه وار از کفره و اسلامیه در
 آنجا آورده و آن محال و اراضی که از رحمت پادشاه مفقور سلطان
 مراد خان بطریق ملکیت بخشرو پاشا عنایت شده وقف آنجا
 کرده بجهت آینده و رونده شوربا و نان و چراغ تعیین کرده * از
 امر او اعیان ترک و تاجیک عرب و عجم بنده و آزاد شهری و غریب
 هر کس که شب در آنجا مهمان میگردد فراخور حال اورعایت
 میکنند * و نفس الامر محلیست که با وجود آنکه در مابین شهر
 و تاتوان قریای چند و کاروان سراهای متعدد هست اما بواسطه
 کثرت برف و شدت سرما که اعیان بدلیس یکسال هر دفعه که
 برف باریده اندازه نموده اند تمامی زمستان شصت و پنج بوده است *
 غرض که هر زمستان تا موازی چند نفر از تجار و مترددین

در معرض تلف می آمد و سلاطین و حکام کرام بتخصیص آبا و اجداد
 عظام این مستهام چند دفعه اراده عمارت آنجا کرده بلکه اساس
 متعدد نهاده اند که بالفعل دیوار و جدار او زیاده از قدم آدم نمایان
 و پیدا است اما بواسطه انقلاب زمان و آشوب دوران ناتمام مانده
 (ع) تا که آنجا بخت تا که روزی * و الحال از بیست سال متجاوز است
 که از برکت آثار پاشای مغفور متنفسی در ره و اضایع نشده آینه
 و رونده از حجاج و زوار و تجار بر فاهیت و سلامت تردد می کنند *
 و ثانیاً در بلده * و آن جامع رفیع و مدرسه و مکان مدفن و زاویه
 در غایت صفا بنا کرده با تمام رسانیده * و حافظان خوش الحان و خطیب
 و مؤذن متقی و قراءت دان شیرین لهجه نغمه سرا و مجاوران مؤدب
 نغز ادا در آنجا نصب کرده بجهت هر یکی فر اخور استعداد و وظیفه *
 تعیین کرده * بعد از ادای صلوٰة خمسہ از برای ترویج روح پر فتوحش
 قیام و اقدام نموده بقراءت فاتحه فایحه مشغولند * و در لیالی جمعه
 و دوشنبه ختمات کلام قدیم می کنند بلا دغدغه ثواب آن بروح
 پر فتوح آن بزرگوار و اصل میگردد * و ثالثاً هادی و دلیل راه مسود
 اوراق کشته باجمعی کثیر از عشیرت روزکی که مدتی سر کشته تبه
 ضلالت و غریق بخرندامت شده بودند و قریب چهل و چهار سال
 از جفای اغیار ترک یار و دیار و ملک و عقار کرده بدیار قزلباشیه افتاده
 و بشنیدن سخنان هرزه ادانی و لیام ایشان گرفتار کشته * بجد

وجه تمام از خارستان اغیار بکازار بیخار اسلام و وطن مألوف
 و مسکن معروف آبا و اجداد کرام این مستهام رسانید *
 محصل کلام غرایب انجام آنکه در محلی که پادشاه مرحوم مغفور
 فقیر را از حکومت نخب جوان دلالت دیار اسلام و وعده ایالت او جاق
 موردی کرد بواسطه خسر و پاشا بود * در آن وادی آن مقدار سعی
 و اهتمام که ازو بظهور آمد فوقش بیتی تصور تا موازی هزار نفس از مرد
 وزن پیر و برنا که سالها از حضرت باری عز اسمه دیار اسلام را
 طلب و آرزو مینمودند همراه فقیر بدان دولت عظمی و سعادت
 کبری مشرف شدند و الحمد لله علی ذلك * و دیگر شهر بدلیس را
 بغایت اطراف و نواحی خوب هست * از آن جمله ناحیه اخلاط
 است که نفس شهر آن قدیم البناست * و در بعضی اوقات دار الملک
 پادشاهان ارمن بوده * در زمان نوشیروان ایالت آنجا بعمش
 جاماسب تعلق میداشت و هواوی اخلاط در غایت لطافت است
 و باغستان بسیار و میوه های آبدار از هر قسم دارد * و بتخصیص
 قیسی و سیب در کمال نراکت میشود * و یحتمل که یکدانه سیب
 در وزن صد درم بیشتر باشد * و اقسام سیب و آمرود دارد و سیب
 اخلاط در ولایت ارمن و آذر بیجان مشهور است * و آثار بقاع
 خیر در آنجا از مساجد و مدارس و حظایر و خوانق موفور
 و همواره ظهور اولیا و علما و مشایخست * از آن جمله (سید حسین

اخلاطی) که در علوم ظاهری و باطنی سرآمد علمای عصر بوده
 در جفر جامع از مشاهیر دهر است * بواسطه انقلاب دوران
 و فترات لشکر قیامت اثر چنگیز خان که در ایران و توران واقع
 شد از روی علم جفر دانسته * قبل از ظهور فتن و آشوب سخن با
 موازی دوازده هزار خانه و از سریدان و معتقدان از اقوام
 و محبان خود ترك اوطان کرده بجانب مصر رفت * و تا هنگام
 رحلت از عالم سیادت پناهی در آنجا بر می برد و مزار فایض
 الانوارش در آنجا است * و الحال در مصر محله ایست که
 موسوم است بمحله اخلاطیان * و دیگر از جمله فضایل آنجا
 (مولانا شیخ الدین اخلاطیست) که در علم ریاضی و هیات
 ذوقنون زمان خود بوده * و چون (نصیر الدین محمد طوسی) حسب
 الاشاره (هلاکو خان) در مراغه تبریز شروع در بستن رصد
 و نوشتن زیج کرد مولانا را از اخلاط آورده باتفاق او (و موید
 الدین عروضی) و (نجم الدین دبیران قزوینی) آن کار را با تمام
 رسانیدند * اما شهر اخلاط بواسطه بعضی فترات که در زمان
 ظهور اسلام در آنجا واقع شد منهدم گشت اولاً در شهر سنه
 ست و عشرين و ستمایه سلطان جلال الدین خوارزمشاه بد آنجا
 آمده بقر و غلبه از سلاجقه گرفته قتل بسیار کرد * و بعد از آن
 لشکر مغول آمده ازو گرفته خرابی از حد بیرون نمودند * و در

سنه اربع و اربعين و ستمایه زلزله عظیم واقع شده * اکثر عمارات
 آنجا خراب گشت * و در سنه خمس و خمسين و تسمایه شاه
 طهماسب در قلب زمستان قلعه اخلاط * را محاصره کرده
 از کاشتهکان سلطان سلیمان خان مستخلص گردانیده بتخریب
 قلعه فرمان داده در يك ساعت بخاک تیره برابر ساختند * و بعد
 از آن سلطان سلیمان خان غازی قلعه و شهر قدیمی را بر طرف
 نمود قلعه و حصار جدید در کنار دریاچه بنا کرد بدین سبب بالکایه
 شهر قدیم ویران گشته قصبه جدید نیز چندان معمور نشد * نظم
 جهان رباط خرابست در گذر که سیل

کمان مبرکه که بیک مشت کل شود معمور

و بالفعل هر محل که از اراضی شهر قدیم میکاوند آثار عمارت
 از سرای و خان و حمام باسنگهای تراشیده و رخام مصنع بیرون
 می آید * و ناحیه دیگر بدلیس موش است و آن بلده قدیم
 البناست و اثر قلعه و حصار قدیم او پیدااست * و در زمان تصرف
 آبا و اجداد فقیر مستهام قلعه موش را مقدار يك فرسخ بطرف
 جنوبی شهر بر بالای کوه ساخته مدتها معمور بود * در ثانی
 الحال سلطان غازی آن قلعه را ویران کرده نصف قلعه قدیمی که
 در جانب غربی بلده در بالای تلی واقع شده عمارت کرده است
 و تا موازی پنجاه نفر از مستحفظان با کتوال و توپچی و سایر

مایحتاج قلعه تعیین فرمودند * و موش در اصطلاح ارامنه دمان را
 میگویند و از کثرت دمان اشجار منمره در آنجا کمتر است
 اما در اطراف بلده باغات انکور دارد * در بالای کوه پشته
 نشانده اند که رزرا از سر زمین بر نی دارند اگر رزرا بر صوب
 اندازند و یا در جای همواری نشانند بار نمیدهد * و غلات بسیار
 و ارزن بیشمار در آنجا حاصل میشود * صحرای خوب و علف زار
 مرغوب دارد * رعایای آنجا کاو و کاومیش و کوسفند بسیار
 نگاه می دارند چنانچه * هر جفت کاو که عبارت از کوتانست
 بیست و چهار کاو و کاومیش می بندند و صحرای موش بین الاتراک
 بموش اوامی اشتهار دارد تخمیناً ده دوازده فرسخ در طول چهار
 و پنج فرسخ در عرض زمین مسطح * و هموار بر کل و ریاحین
 و اطراف آن کوهستان پر بیشه سبز و خرم همیشه بیلاقات پر برف
 و چشمه سارهای سرد و رودخانه های فراوان در آنجا میباشد *
 چنانچه آب فرات از جانب شمالی آن صحرا آمده ثلث آنرا قطع
 میکند و بطرف جنوبی میرود رودخانه معروف بقره صو از جبل
 نمرود از جانب شرقی می آید و از حدود وسط صحرا جریان کرده
 داخل آب فرات میشود * در کوهستان او بازهای سفید اعلی بی
 نظیر میگیرند و اقسام شکار مرغ و ماهی در آن صحرای بهشت
 آیین و مرغزار فردوس قرین پیدا می شود * ﴿ نظم ﴾

بهشتی شده ییشه پیرامنش * دیگر کوثری بسته در دامنش
 کراینده بویش باسودکی * فرو شسته از خاکش آلودگی
 همه ساله ریحان آن سبز شاخ * همیشه درو ناز و نعمت فراخ
 علف گاه مرغان این کشور اوست * اگر شیر مرغت بیاید دروست
 زمینش با آب زر آغشته اند * تو کوپی درو زعفران گشته اند
 قرایای ارامنه قریب بصد خانه وار در آن مرغزار پهلوی
 یکدیگر افتاده دامنه کوه از اطراف صحرا قرایای اسلامیة واقع
 شده * و حقوق دیوانیش بقول حمد الله مستوفی در زمان سلاطین
 چنگیزیہ شصت و نه هزار و پانصد دینار بوده * در زمان سلطان
 غازى سلطان سلیمان خان که ولایت بدایس را تحریر و بازدید کردند
 بغیر از قرایای اوقاف و املاک مع جزیه و خراج چهار هزار نفر کفره
 باسلوب جزیه قدیم که هر نفر از قرار هفتاد آقچه باشد یک هزار
 و پانصد هزار و سی و سه هزار و سیصد و بیست و چهار آقچه
 عثمانی میشود که هر دوازده عثمانی يك مثقال نقره خالص است
 و روایتست که قبل از ظهور اسلام در زمان حکام ارامنه شخصی
 که حاکم موش بود یکروز عرض لشکر خود را دید ششصد
 داس اسب الاجه در عسکر او موجود بوده * و هنوز تاسف
 میخورد که موش حاکم و صاحب با تدبیر ندارد * و ناحیه مشهور
 دکر بدلیس خنس است که بیلاقات وسیع دارد * از آنجمله یکی

صو شهری ، و بیک کول و دیگری جبل شرف الدین است که
الوسات اگراد در زمان آبا و اجداد محرر اوراق در آنجا بیلامیشی
کرده منافع بسیار از آن ممر حاصل میشد و دو چشمه آب دیگر
است در آنجا که از یکی ملح سفید و از دیگری نمک احمر پیدا
میشود و هر سال چهار صد هزار آقچه عثمانی از آنجا پیدا میکرد
و در حقوق دیوانی امثال موش است * اگر چه رعایای ارامنه
آنجا کمتر شده اند اما اکثر قریه و مزرعه آنجا را باقطاع
و صاحب تبار داده اند و بالفعل موازی چهار صد صاحب اقطاع
در آنجا هست * اسپان تازی نژاد در ناحیه خنس پیدا میشود
و سوای غله چیزی دگر در اراضی آنجا حاصل نمیکرد *
و از غرایبات آنجا دریاچه ایست مشهور بیولانق که اطراف
آن بر وجه تخمین یک فرسخ بوده باشد * و علی الدوام آبش کل
آلود است مایل بسرخ و ورود خانه هم که از آن دریاچه بیرون
می آید بنوعی کل آلوده است که امکان صاف شدن ندارد *
و دریاچه دگر در میانه بولانق و اخلاط واقع شده که آنرا
دریاچه نازک میخوانند * آبش در غایت صافی و خوشکواری
شفافست و در زمستان چنان یخ می بندد که کاروان چهار ماه
بر بالای او تردد میکنند و قریب بتحویل حمل که یخ او میشکند